

PDF.tarikhema.org

زين العابدين مومنين

# آشياء عفاك

حماسه تاريخي و انساني



مؤتمن، زین العابدین، ۱۲۹۳ -  
آشیانه عقاب: حماسه تاریخی و انسانی / نگارش زین العابدین مؤتمن. -  
تهران: نشر علم، ۱۳۷۰.  
۲ ج. در یک مجلد (۹۰۲ ص.)  
ISBN 964 - 405 - 062 - 2  
کتابنامه.  
چاپ یازدهم: ۱۳۷۸.  
۱. ایران - تاریخ - سلجوقیان، ۴۲۹ - ۵۹۰ ق. - داستان. ۲. ایران - تاریخ -  
اسماعیلیان، ۴۸۳ - ۶۵۴ ق. داستان. الف. عنوان.  
۸۶۳/۶۲ PIR ۸۲۲۳  
م ۸۲۳ آ / و ۲۴ آ ۵  
۱۳۷۰ ۱۳۷۰



نشر

آشیانه عقاب  
مؤتمن، زین العابدین  
چاپ: چاپخانه مهارت  
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه  
چاپ یازدهم - ۱۳۸۲

بقلم پرفسور ماخالسکی ایران شناس لهستانی

## آشیانه عقاب حماسه تاریخی و انسانی (۵)

نویسنده رمان تاریخی «آشیانه عقاب» بانکارش این کتاب «کاخ بلندی»

بی افکند و نام خود را جاویدان ساخت .

پیشک آشیانه عقاب در میان رمانهای تاریخی ادبیات معاصر ایران

بطرزی کم نظیر قبول عامه یافته است.

موضوع : وقایع این رمان در زمان ملکشاه سلجوقی ( ۱۰۷۲ -

۱۰۹۲ مطابق با ۴۶۵ - ۴۸۵ هجری ) و وزیر نامی او نظام الملك و رقیب

سرسخت او حسن صباح رئیس دسته اسمعیلیان صورت گرفته است، هموقایع

( \* ) اصل این شرح نخست بتفصیل در کتاب «رمان تاریخی در ادبیات معاصر ایران» اثر ایران شناس لهستانی درج و سپس مجلی از آن بزبان فرانسه و توسط خود ایشان نوشته شده تا در صورت اقتضا بزبان فارسی ترجمه و در مطبوعات ایران نشر شود اینک باسپاس فراوان از لطف و عنایت دانشمند گرامی که با دقت و حوصله بسیار زحمت مطالعه و بررسی بیش از هزار صفحه کتاب را بخود هموار کردند ترجمه شرحی را که ایشان بی آنکه نویسنده را دیده و شناخته باشند در نهایت بی نظری و دوزاز شایسته هر گونه جانبداری و هواخواهی نوشته اند بجای مقدمه مؤلف در دیباچه کتاب قراو میدهم تا نمونه ای از قضاوت یک ناظر بی طرف در دست باشد ضمن ادای مجدد احترام توفیق هر چه بیشتر ایشان را در خدمات فرهنگی و ادبی که علی الدوام بدان اشتغال دارند آرزو میکنم.

زین العابدین مؤمن

تاریخی در پایتخت سلاجقه یعنی شهر اصفهان و در مرق کوهستانی ابن صباح یعنی الموت که نزدیک قزوین و واقعاً به «آشیانه عقاب» مانند استروی داده، موضوع اصلی داستان رقابت بین خواجه نظام الملک و حسن صباح، بمنظور اعمال نفوذ در دربار و بدست گرفتن قدرت و همچنین ذکر فلاکت‌ها و بلایائی است که از این رقابت حاصل میشود و مردمان بیگناه و آرامش طلب را که خلاف میلشان وارد جنایات و تحریکات شده‌اند گرفتار میسازد بدین ترتیب در این کتاب دو جریان مختلف بر مبنای تاریخ و افسانه وجود دارد و طبعاً جنبه داستانی آن بسیار وسیع‌تر و عمیق‌تر است آشیانه عقاب مخصوصاً از لحاظ وسعت و تنوع صحنه‌ها و نمودار ساختن اوضاع اجتماعی عصر خود داستانی جالب توجه و گرانبهاست تمام طبقات جامعه ایرانی از شاه و حرمش تا غلامان و بردگان در آن نمودار است کارمندان بزرگ دستگاه سلطنتی و خدمتگزاران درباری و بازرگانان و پیشه‌وران حلقه واسطه این رشته اجتماعی هستند زندانبانی و پزشکی و راهزنی و مسائل دیگر نیز بمیان می‌آیند و نمایش صحنه‌ها تکمیل می‌سازند.

در بار سلطنتی اصفهان از لحاظ تحریکات متقابل وزیر بزرگ و حسن صباح و همچنین از لحاظ وجود دوزن ملک‌شاه یعنی ترکان خاتون و زبیده خاتون تصویر می‌گردد بعضی از اطرافیان شاه که در دربار راه یافته‌اند مردمانی هستند که چون پای منافسان در میان می‌آید از هیچ گناه و جنایتی روی گردان نیستند و تنها شهوت مقام و کسب نفوذ محرک ایشان در زندگی است این جریانات برای اولین بار در این کتاب بی آنکه تحت تأثیر تصببات ملی قرار گیرد از روی واقع بینی برای ما تصویر گردیده است مصنف در حالیکه صاحبان نفوذ و قدرت را بسختی محکوم میکند برای طبقات و وسیع اجتماع که از ستم دیدگان و محرومان تشکیل شده است همدردی و شفقت فراوانی ابراز میدارد و نسبت به تیره روزان و کسانی که گرفتار ظلم و ستم زورمندان شده‌اند بسیار مهربان و رئوف است قهرمانان مهم این کتاب از طبقه دولتیان و بازرگانان

ویشهوران و ثروتمندان و پزشکان و بالاخره خدمتگزاران و افراد معمولی اجتماع تشکیل گشته است در ردیف اول خواجه سرور، بازرگان اصفهانی قرار دارد وی جامع یک رشته صفات نیک و نمونه یک مرد آرامش طلب و نیک خصلت است که نسبت بزن و فرزند و افراد خانواده خود محبت و علاقه فراوان دارد هدف وی در زندگی فقط رسیدن به ثروت و آسایش و سعادت خانوادگی است دیگر عثمان که از شدت حسد و حمیت خانوادگی کارش بدیوانگی کشیده و سرانجام نیز دست بخون زدنش میآید، خواجه محمد بازرگان دیگری است که مبالغه نکتی از خواجه سرور طلب دارد و سرانجام نیز با وصول طلب خود او را به افلاس و ورشکستگی قطعی میکشاند، بالاخره قارون که در گذشته بازرگان معروفی بود و اینک صاحب گنجی است که آنرا در سرداب خانه خود در زیر خاک نهفته است، نماینده طبقه فقیر اجتماع عبدالله و مادر بیوه اوست که در خانه محقری در یکی از کوچه های اصفهان زندگی میکنند این عبدالله قهرمان اول داستان است و برای وی وقایع و حوادث شگرفی روی میدهد مصنف کلیه مردمان ستم دیده اجتماع یعنی نوکران و غلامان قدیم را مردمانی شریف و جوانمرد نمایش میدهد این مردم نه تنها نسبت به افراد بیچاره نظیر خود مهربان و رحیم هستند بلکه نسبت بخواجه گان قدیم خود نیز کم روزگار آنا را گرفتار مصائب و بلا بانی کرده است ترحم و شفقت دارند مثلاً فیروز غلام خواجه سرور که برخلاف میلش از قید بردگی آزاد گشته است در کلیه مصائب و بدبختی ها شریک و سهم و لینعت سابق خود می باشد.

بنا بر این آشیانه عقاب تاحدی حماسه ایست که جنبه ملی و انسانی و اشرافی داود و جامعه ایرانی را مفصلاً در برابر چشم ما مجسم میسازد در عین حال باید گفت که این کتاب کاملاً از حیث زمان با موضوع قرن یازدهم مسیحی تطبیق نمیکند لیکن چون وسعت میدان و فراوانی وقایع را متضمن است و بطرزی

صحيح ودقيق روابط اجتماعى مردم ايران رادران عبر منعكس ميدارد  
واجدارزش فراوانى است.

**ارزش هنرى** چهره هاى قهرمانان آشيانه عقاب مخصوصاً رنگارنگ  
ومتنوع است در اين كتاب تقريباً بيست قيافه جديد كه تاآن تاريخ در رمان  
تاريخى ايران سابقه نداشت تصوير شده است قهرمانان اين كتاب نمايندگان  
طبقات مختلف اجتماع هستند و بهمين جهت نيز از لحاظ وضعيت اجتماعى باهم  
اختلاف دارند و اين مطلب را نويسنده در ضمن تصوير قيافه قهرمانان كتاب  
خود كاملاً آشكار ميسازد وى اگر قيافه قهرمانان درجه اول از قبيل نظام الملك،  
عبدالله، خواجه سرور، گلنار را روشن و واضح ترسيم ميكند تصوير صورت  
قهرمانان درجه دوم را هم فراموش نميكند هر يك از آنان صورتى است زنده  
كه حر كات وز دو خوردش در رانزندگى معرف اوست نويسنده از حر كات و اعمال  
آنان با خبر است افكار و احساسات قهرمانان خود وضربان قلب آنها را بخوبى  
در ك مي كند و همين مطلب است كه در رمان نويسى امروز ايران  
بى سابقه است .

نويسنده رديف كردن مشخصات صورتى و توصيف لباسها را بدور  
انداخته و در ترسيم قيافه قهرمانان خود جنبه روحى و اخلاقى را مقدم ميدارد  
وى در شناسائى روح انسانى چيره دست و نقاشى عالى و هنرمند است قيافه هاى  
روحى قهرمانان او در رمان ايران بى نظيرند مثلاً قيافه قارون  
هرگز نظيرى نداشته است اين مرد لثيم با چشمانى اشكبار و قلبى مالا مال از  
شادى شيطنت آميز گنج خود راد زير خاك پنهان ميكند تا دست احدى حتى  
بسر برادرش كه تنها وارث اوست بدان نرسد تصوير عبدالله هم بهمين قرار است  
نويسنده در قيافه او جميع صفات نيك يك فرد ايرانى را از قبيل راستى و صفائى  
قلب و شجاعت و جسارت و عفو و اغماض و بالاخره عشق و وفادارى را در  
زندگى زناشوائى جمع ميسازد .

نويسنده از جهت بيان مطلب و انشاء بسيار علاقه و دقت بخرج ميدهد

طریقیان مطلب و عبارت پردازی در این کتاب از لحاظ ادبی کاملاً تازم و بر اساس روش نوین و در عین حال دور از تقلید ناروا و نفوذ ادبی غرب است و باید سر مشق قرار گیرد ضمناً باید گفت که گفتار اشخاص بر حسب وضعیت اجتماعی آنان باید مختلف باشد و این اختلاف باعث افزایش ارزش ادبی میگردد در حالی که نویسنده آشیانه عقاب زیاد پای بند بر عایت این اصل نیست و مثلاً ملکشاه و فیروز غلام خواجه سرور زبان و گفتارشان تفاوت چندانی با هم ندارد .

هنرمندی و زیبا پرستی نویسنده مخصوصاً در نقاشی طبیعت آشکار میگردد در ادبیات ایران معاصر وی تنها نویسنده ای است که زیبایی مناظر طبیعی ایران را احساس میکند تمام سایه و روشن و تنوع رنگ آمیزی آنرا می بیند و گوشش بتمام صداهای طبیعت آشناست البته تصویر و ترسیم طبیعت منظور اصلی او نبوده است مع الوصف نویسنده یک رشته مناظر زیبا و دل فریب در برابر چشم خواننده مجسم میسازد در موارد بسیار چنانکه روش معمول و مطلوب رمان امروزی ایران است نویسنده فقط از لحاظ مقدمه و حاضر کردن زمینه برای وقایع آینده بتوصیف طبیعت می پردازد وی ناظری زنده و حساس و نقاشی بسیار موشکاف است مثلاً وقتی رودخانه خروشان یا حرکت امواج را بر روی برکه وصف میکند یا طلوع و غروب آفتاب را نشان میدهد یا اصوات موسیقی و ورزش باد را در شب تار بگوشمان میرساند ملاحظه میکنیم این اوست که برای اولین بار در رمان امروز ایران طبیعت کشور خود را در فصول مختلف سال و لحظات مختلف روز و شب شناخته و برای ما توصیف میکند .

### نویسنده آشیانه عقاب متفکری عمیق و بیننده و شناسنده

جميع مشخصات عوالم انسانی است وی حامی غیور مردمان فقیر و بینوا و بیگناه است مردمانی که قهراً گرفتار تحریکات و جنایات اغنیاء و زورمندان شده اند، در سراسر کتاب با نیکی قلب نویسنده مواجهیم قلبی که از عشق ابناء بشر سرشار و از فلاکت آنان متألم و متأسف است از این لحاظ رمان آشیانه عقاب آثار ادبی نویسنده مشهور و انگلیسی دیکنر را بخاطر

می‌آورد وضع سخت طبقات اجتماع ستم‌دیده و مخصوصاً وضع زنان مانند جراحی‌گریه بر روی بیکر جامعه ایرانی جلوه‌گر می‌کردد، شعارهای عدالت اجتماعی و ترقی خواهی در هر صفحه آشیانه عقاب همچو نوید بهاری بگوش می‌خورد و آزاد شدن از جور و ستم برای هر فردی بمثابه نعمتی گرانبهاست.

یکی از صفات ممتاز این کتاب جنبه اخلاقی آنست موافق عقاید مذهبی و اخلاقی نویسنده جرم و جنایت و مجازات آن در حدود قوانین مدنی و جنائی نیست بلکه از امور مربوط بخدا و عدالت مطلقه الهی است ندامت‌های وجدان و ترس از عدالت الهی که همواره گریبانگیر ستمگران است بسی دردناک و به نوبه خود عذاب و مجازاتی کافی است البته مقصود آن نیست که بدکاران از دستگاه عدالت بشری فرار کنند ولی بزرگترین داور همواره وجدان انسان است، فکر انتقام که در هر صفحه کتاب هویدا است سرانجام جای خود را به عفو و اغماض می‌دهد می‌بینیم گلشن باجی که از کردار زشت

برده فروش در رنج و عذاب است بالاخره از جنایات این مرد چشم می‌پوشد عادل بیک که مردی زشت سیرت و عاشق بیشه است از عثمان طلب عفو میکند و بخشود می‌شود عبدالله که ده سال بیگناه بزندان افتاده است گناهکار را می‌بخشد حسن صباح با همه سخت‌دلی و قساوت چون از مصائبی که من غیر عمد بر سر عبدالله و خانواده اش آورده است واقف می‌شود حس‌غرور خود را سرکوب میکند و از این جوان خواستار بخشایش گناهان خود می‌شود و هر چند برای عبدالله بسیار دشوار است سرانجام او را می‌بخشد و بعداً فقط دو دشمن سیاسی هستند چنانکه ملاحظه میشود نویسنده از باطن تغییرات اجتماعی بی‌خبر است و برنامه اجتماعی او جز تصویری واهی بیش نیست مع ذلك روح خلق پرستی او و احترامی که برای ستم‌دیدگان و بینوایان قائل است او را بلاشک در صف اول نویسندگان آزادی‌خواه و ترقی طلب ایران قرار میدهد کتاب «آشیانه عقاب» یکی از رساترین نغمه‌های آزادی و صلح است که از حلقوم نسل جوان ایران جاویدان بیرون آمده است.



بخش یکم

# تباران کومی کنند

فصل یکم

بِسْمِ اللَّهِ

داستان ما صبح جمعه یکی از روزهای سال ۴۷۴ هجری در اصفهان خانه خواجه سرور بازرگان که یکی از بازرگانان معروف اصفهان بود شروع میشود .  
خواجه سرور در حجره بزرگ و آراسته‌ای که مخصوص پذیرائی مهمانان و دوستانش بود نشسته و با شخص دیگری که هیئت و لباسش او را یکی از بزرگان معرفی میکرد بصحبت مشغول بود .

پشت درمردی سیاه پوست و لاغر اندام که تقریباً بیست و پنج سال از عمرش میگذشت بطرف درختم شده و با کنجکاوای کودکانه‌ای بگفتگوی داخل گوش میداد و گاهگاهی لبخندی بر لبانش نقش می‌بست !

این شخص غلام و زرخرید خواجه سرور بود و فیروز نام داشت .  
در همین هنگام دو نفر دیگر نزدیک در خانه و در کنار باغچه مشجر به آهستگی قدم میزدند و بایکدیگر صحبت میکردند .

یکی از این دو نفر جوانی بود با اندامی برازنده و سیمائی تابناک و دیگری مردی بود سیاه‌چرده و کشیده اندام و در عین حال نیرومند و ورزیده و در این موقع که مابرسوخت آنها میرویم بالحن شفقت باری به دوستش می‌گفت امیدوارم بتوانی موقعیت خود و مولای

مرا درك كنى و در اين مشكلى كه پيش آمده است صبر و متانت پيش گيرى .  
آن جوان كه آثار حزن و اندوه و پریشانی خاطر از چهره اش نمایان بود آهی کشید  
و در جواب گفت چهره ... دوست عزیزم مولای تو با این خیالی که بر سر دارد مثل این است  
که قصد هلاک مرا دارد و من هرگز قادر نخواهم بود باین موضوع با نظر بی اعتنائى  
نگاه کنم .

شخص مذکور که چهره نام داشت با همان لحن دوستانه و نصیحت آمیز گفت عبدالله...  
من بتو اندرز میدهم که با مولای من بدشمنی بر نخیزی توهنوز او را نمیشناسی و نمیدانی  
چها در سر می‌پروراند و با دشمنان خود بچه‌طریق رفتار میکند لحظه‌ای قبل بتو گفتم که  
جز صبر و تحمل چاره‌ای نداری اگر در سر راه او قرارگیری بیبشك نابود و مضحل  
خواهی شد .

چهره پس از ادای این سخن آهنگ خود را تغییر داد و سر را بطرف عبدالله نزدیک  
کرد و سپس آهسته گفت رفیق... تو نمیدانی این مرد چه آتش پاره‌ایست !  
عبدالله گفت من کاملا بروحیات او آگاه هستم و از کیفیت احوالش باخبرم ولی ...  
عبدالله کلام خود را برید و لحظه‌ای در آنچه میخواست بگوید مردد ماند ولی پس از  
قدری تأمل عزم خود را جزم کرد و با آهنگ قاطعی گفت ولی من از نفوذ و اقتدار او اندیشه  
بدل راه نخواهم داد و بهتر تریبی است او را از دنبال کردن این مقصود باز خواهم داشت.  
بار دیگر چهره لب به نصیحت گشود و گفت اینکه میگویم از سر راه او دور شو نه برای  
اینست که میخواهم او بقصد برسد و تو ناامید و محروم شوی بلکه از شدت دوستی است که در  
حق تو دارم و مایل نیستم کمترین آزاری بتو برسد زیرا اطمینان کامل دارم اگر در سر راه  
او قرارگیری و در راه مقاصد او مانعی شوی بزودی از بین خواهی رفت ... عبدالله اگر چه  
تواز شجاعت و رشادت و قوتون حرب بهره کافی داری و همچنین از دودمانی شریف و گوهری  
پاکیزه هستی اما در مقابل او که حتی با وزیر بزرگ با آنهمه اقتدار و شوکت در افتاده است  
چه میتوانی بکنی ... عبدالله باید عاقل بود و دنبال مجال نرفت .

عبدالله میخواست چیزی بگوید اما در همین موقع در خانه که بکوجه راه داشت برهم  
خود و پس از چند لحظه سرو کله مردی با قیافه کزیه و رشادت آمیز از دهلیز خانه نمودار شد  
و در حالیکه از پله‌ها پایین می‌آمد بب عبدالله گفت همشهری من آمد و سپس بدون آنکه منتظر  
جواب عبدالله شود رو بدهللیز کرد و با صدای بلندتری گفت همشهری بدرون آی این خانه  
پناهگاه غریبان است هیچکس به اندازه خواجه ما مهمان نواز و غریب نواز نیست ... بیا!  
هنوز کلمات این مرد تمام نشده بود که شخصی با هیئتی ترسناک از پله های دهلیز  
سرازیر شد و دنبال شخص اول برای افتاد .

چهره نگاهى به آن دو نفر انداخت و بب عبدالله گفت رفیق اینها چه کسانی هستند ؟

عبدالله جواب داد اینها یکی ابراهیم خدمتگزار خانه و دیگری همشهری و  
همان اوست .